

تعارضات اخلاقی نظارت قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بر مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت

محمد مهدی سیدناصری^۱

بابک وثوقی فرد^۲

موسی موسوی زنوز^۳

چکیده

سازمان ملل متحد مؤثرترین سازمان میان دولتی است که بیشترین نقش را در انتظام روابط میان دولت‌ها ایفا کرده است و بدین سبب، اعتبار قابل توجهی در میان دولت‌ها دارد. شورای امنیت به عنوان رکن سیاسی و دیوان به عنوان رکن قضایی این سازمان نقش بسیار مؤثری در کسب این اعتبار داشته‌اند. در بند اول و دوم ماده‌ی (۳۶) اساسنامه دیوان معیارهایی در زمینه‌ی معرفی موضوعات حقوقی اشاره گردیده است و اگر شورا، اختلافی را سیاسی تشخیص دهد به آن رسیدگی نموده و در صورتی که دیوان اختلافی را حقوقی تشخیص دهد، نیز به آن بر اساس موازین حقوقی مورد نظرش رسیدگی می‌نماید. مطابق با منشور ملل متحد، شورای امنیت حافظ صلح و امنیت بین‌المللی است و موظف است بر اساس اصول مندرج در منشور و عدالت بین‌المللی اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را انجام دهد. در عین حال اما شورای امنیت یک ارگان سیاسی است که در چارچوب معادلات قدرت عمل می‌کند و معادلات قدرت طبیعی است که لزوماً هم‌خوانی چندان با عدالت بین‌المللی ندارند. این پژوهش بر آن است با روش توصیفی - تحلیلی و با بررسی اسناد، کتب و مرور مقالات علمی - پژوهشی مرتبط به این پرسش‌ها پاسخ دهد که در چنین شرایطی چگونه می‌توان بر عملکرد شورای امنیت نظارت کرد؟ چگونه می‌توان قطعنامه‌هایی را که ادعا می‌شود برخلاف اصول منشور ملل متحد یا برخلاف عدالت بین‌المللی صادر شده‌اند، بی اعتبار تلقی کرد؟ آیا دیوان بین‌المللی دادگستری صلاحیت رسیدگی به اعتبار قطعنامه‌های شورای امنیت را دارد؟ آیا دیوان بین‌المللی دادگستری امکان کنترل اقدامات غیر قانونی شورای امنیت را دارد و تعارضات اخلاقی آن چیست؟ هرچند تاکنون بر نظارت دیوان بین‌المللی دادگستری بر عملکرد شورای امنیت توفیقی حاصل نشده است اما نشانه‌هایی از ضرورت این نظارت در حال مشاهده است.

واژگان کلیدی

قطعنامه، شورای امنیت، نظارت، دیوان، تعارضات اخلاقی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، واحد امارات، دانشگاه آزاد اسلامی، دبی، امارات متحده عربی.

Email: sm.naseri@gmail.com

۲. استادیار، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: vosooghi.fard@yahoo.com

۳. استادیار، گروه حقوق بین‌الملل، موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، تهران، ایران.

Email: m.moosavi@itsr.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۲۲

طرح مسأله

سه ماده در منشور سازمان ملل متحد وجود دارد که جایگاه ویژه‌ای به تصمیمات شورای امنیت می‌بخشند. مطابق با ماده ۲۵ منشور، دول عضو سازمان ملل، تعهد می‌نمایند که تصمیمات شورای امنیت را قبول و اجرا کنند. طبق ماده ۱۰۳ منشور، تعهدات دول عضو که از منشور ناشی می‌شود (در اینجا منظور تصمیمات شورای امنیت است)، بر سایر تعهدات بین‌المللی آن دولت‌ها اولویت دارد و سرانجام بر اساس بند ۶ ماده ۲ منشور، تصمیمات سازمان ملل که در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ می‌شود، حتی برای دول غیر عضو نیز لازم‌الاجراست و شورای امنیت، مسئول اصلی حفظ صلح و امنیت در جامعه‌ی بین‌المللی است^۱ (ماده ۲۴ منشور).

مشروعیت اقدامات و تصمیمات شورای امنیت می‌بایست برای کلیه‌ی بازیگران بین‌المللی از جمله خود شورا مهم تلقی گردد و از آنجایی که مشروع بودن اقدامات شورا، ارتباط مستقیمی با اعتبار این نهاد در جامعه بین‌المللی دارد می‌توان گفت که مشروعیت، جاده دو طرفه است. ولی آیا با توجه به این جایگاه برتری که منشور برای شورای امنیت و تصمیمات آن در نظر گرفته است و همچنین با در نظر گرفتن این موضوع که نه در منشور و نه در هیچ یک از اسناد مؤسس محاکم بین‌المللی، چنین اجازه‌ای به هیچ دادگاه بین‌المللی داده نشده است، آیا می‌توان برای دادگاه‌های بین‌المللی، اختیاری در خصوص بررسی تصمیمات شورا تصور نمود؟^۲ چه در منشور سازمان ملل متحد و چه در اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی دادگستری، به مسئله نظارت قضایی دیوان بر تصمیمات سایر ارکان اشاره نشده است. اما این نکته هم قابل تأمل است که چه در منشور، چه در اساسنامه و چه در آرای دیوان، به صراحت در مورد عدم صلاحیت دیوان در بررسی تصمیمات سایر ارکان ملل متحد، چیزی گفته نشده است. در عین حال، دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای متعددی (از جمله قضیه نیکاراگوئه و قضیه لاکربی) اعلام داشته است که تنها طریق ممنوعیت در این خصوص، ماده ۱۲ منشور است که آن نیز مربوط به صلاحیت دو نهاد سیاسی است و چنین خصوصیتی در مورد رابطه میان دیوان و شورا در منشور بیان نشده است. این به روشنی نشان می‌دهد که هیچ سلسله مراتبی میان ارگان‌های سیاسی و قضایی وجود ندارد و حتی در جایی که رسیدگی در دیوان، منجر به ورود به حیطه‌ای می‌شود که در قلمرو وظایف اصلی شورا است، دیوان، الزامی به ارجاع قضیه به شورای امنیت ندارد.

1..Alter, Karen J. (2008), "Delegating to International Courts: Self-binding vs. Other binding Delegation.," Law and Contemporary Problems, Vol.71.

2..Alvarez, Jose E. (2013) "Tadić Revisited-The Ayyash Decisions of the Special Tribunal for Lebanon", Journal of International Criminal Justice, vol. 11, p. 298.

۱. امکان طرح موضوع نزد شورای امنیت ملل متحد

اگر قضیه توسط طرفین یا یک طرف یا توسط یکی از اعضای ملل متحد یا هر دولت دیگر به شورای امنیت ارجاع گردد و یا رأساً به وسیله‌ی خود شورای امنیت مورد بررسی قرار بگیرد می‌بایست قائل به تفکیک شد. زمانی که شورای امنیت قضیه را به موجب فصل ششم منشور و به منظور حل مسالمت آمیز اختلاف تحت بررسی قرار می‌دهد، این خود شورای امنیت است که تفسیر قضیه را به عنوان اختلاف حقوقی یا سیاسی به عهده دارد و در اجرای تصمیماتش به موجب این فصل می‌بایست توجه داشته باشد که اختلافات حقوقی، مطابق با بند ۳ ماده ۳۶ منشور ملل متحد به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع گردد. زمانی که شورای امنیت قضیه را در قالب فصل هفتم منشور مورد بررسی قرار می‌دهد^۱ و شورای امنیت موضوع تحت بررسی را، تهدید علیه صلح و نقض صلح، یا تجاوز تشخیص می‌دهد، این تشخیص منحصرأ در صلاحیت شورای امنیت می‌باشد دیگر تمایز میان اختلاف حقوقی و سیاسی، ضروری به نظر نمی‌رسد، چرا که در صورت تشخیص شورای امنیت مبنی بر این که آن اختلاف تهدید علیه صلح و یا نقض آن و یا تجاوز می‌باشد، این شورای امنیت است که می‌تواند به آن قضیه رسیدگی نماید. «اگر اختلاف سیاسی یا حقوقی به موجب توصیف شورای امنیت تهدیدی علیه صلح و یا نقض صلح یا تجاوز را پدید آورد، این شورا صرف نظر از ماهیت اختلاف، صلاحیت رسیدگی و اتخاذ اقدامات ضروری را در این مورد خواهد داشت و این از جمله مواردی است که مطابق منشور هر دو ارگان صلاحیت رسیدگی به یک قضیه را دارند. در این وضعیت شورای امنیت به موجب فصل هفتم و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز به موجب بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه‌اش دیوان، صلاحیت رسیدگی به قضیه را خواهد داشت».

۲. ارجاع اختلاف توسط طرفین یا شورا به دیوان بین‌المللی دادگستری

با توجه به این که در رسیدگی‌های دیوان بین‌المللی دادگستری، اصل بر رضایت طرفین دعوی جهت مراجعه به آن است لذا دو احتمال وجود دارد: طرفین یک اختلاف در ضمن یک معاهده و در هنگام تنظیم آن، مرجع حل اختلافات احتمالی و تفسیر معاهده را، دیوان قرار می‌دهند، که در این صورت با فرض ایجاد اختلاف، طرفین یا یکی از آن‌ها براساس توافق قبلی مندرج در معاهده، به دیوان مراجعه می‌نمایند و در این صورت دیوان نیز بر اساس بند یکم ماده ۳۶ اساسنامه خود که نسبت به کلیه اموری که اطراف دعوی به آن ارجاع می‌کنند و همچنین نسبت به موارد خاصی که به موجب منشور ملل متحد یا به موجب کنوانسیون‌ها و معاهدات،

1. Baily, Sydney. (1994), The United nation Security Council and Human Rights, London and Newyork, st. Martin's press.

پیش‌بینی شده است، صلاحیت رسیدگی دارد. پس از حصول اختلاف، طرفین بدون وجود معاهده‌ای خاص، در خصوص ارجاع اختلاف به دیوان و بر اساس یک توافق جدید^۱ اختلاف را به دیوان ارجاع می‌دهند. در این فرض مذاکرات که یکی از طرق سیاسی حل و فصل اختلافات می‌باشد به عنوان مقدمه و پایه اصلی تنظیم (Compromise) قبلاً به انجام رسیده و طرفین توافق نموده‌اند که اختلاف موجود خود را به دست رسیدگی حقوقی سپرده و در واقع هدف (Compromise) مشخص نمودن موضع حقوق بین‌الملل نسبت به وضعیت مورد اختلاف و یا کسب شیوه‌ای منصفانه برای حل این وضعیت می‌باشد.^۲ در قضیه‌ی فلات قاره دریای شمال به‌وسیله (Compromise) از دیوان بین‌المللی دادگستری سؤال شده بود که چه اصول و قواعدی از حقوق بین‌الملل در خصوص تحدید حدود قسمت‌های مربوطه به هریک از طرفین در فلات قاره دریای شمال قابل اجراست. البته اختلافاتی از قبیل دعوای حق پناهندگی (کلمبیا علیه دولت پرو)، فلات قاره دریای شمال (آلمان علیه دول دانمارک و هلند) و تنگه‌ی کورفو (انگلستان علیه دولت آلبانی) قرارداد خاص ارجاع اختلاف به دیوان توسط طرفین، بعد از صدور رأی صلاحیت منعقد گردید. همچنین اختلافات، تحدید حدود فلات قاره خلیج گابز^۳ میان دول لیبی و تونس (رأی ۲۴ فوریه ۱۹۸۲)، اختلاف مربوط به احداث سد بر روی رودخانه دانوب میان دول مجارستان و اسلواکی (رأی سپتامبر ۱۹۹۷) و مجموعاً ۱۳ اختلاف در قالب مصالحه‌نامه به دیوان ارجاع شده است. شرط اختیاری قضاوت اجباری^۴، اساسنامه دیوان، صلاحیت دیوان را نسبت به مسایل حقوقی در رابطه با هر کشور دیگری که چنین تعهدی را پذیرفته باشد، به رسمیت شناخته است. این یکی از سه طریقه‌ی اصلی ابراز رضایت دولت‌ها نسبت به پذیرش صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری است. بند اختیاری (Optional clause) قسمتی از بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان است که به موجب آن اعضای اساسنامه دیوان می‌توانند در هر زمان اعلام کنند که صلاحیت اجباری دیوان را فی‌نفسه و بدون توافق خاص در مقابل دولت‌هایی که آنها هم صلاحیت مشابهی را بپذیرند در خصوص کلیه‌ی اختلافات حقوقی مربوط به:

الف-تفسیر معاهدات؛ ب-مسائل مربوط به حقوق بین‌الملل؛ پ-وجود هر حقیقتی که در صورت اثبات به معنی نقض تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل خواهد بود. ماهیت یا دامنه‌ی جبران لازمه جهت خسارات ناشی از نقض حقوق بین‌الملل را می‌پذیرد. نکته‌ی قابل ذکر آن است که تعدادی از کشورها، اعلامیه‌ی شرط اختیاری قضاوت اجباری را به صورت مشروط

1..Compromise

2..Bazzar ,V., & Nazhandimanesh, H. (2020), Implementation of ICJ Provisional Measures: An Innovative Approach to Article 78 of the Rules of the Court. Iranian Review for UN Studies, 3(1), 1-19.

3..Gabez

4. Optional clause

پذیرفته‌اند یعنی مدت اعتبار آن را محدود (معمولاً چند سال) اعلام داشته و یا منوط به عمل متقابل از طرف چند کشور و یا بعضی از کشورها دانسته‌اند. در همین راستا می‌توان به کنوانسیون ۱۹۷۱ میلادی مونترال در مورد راهزنی هوایی استناد کرد که رجوع به دیوان بین‌المللی دادگستری برای حل اختلافات ناشی از آن کنوانسیون را پیش‌بینی کرده است و به استناد همین کنوانسیون است که دولت لیبی در قضیه لاکربی علیه آمریکا و انگلستان در دیوان اقامه دعوی نموده است. موضوعی که در این خصوص قابل اشاره است نقش و تأثیر دولت‌ها به عنوان طرفین اختلاف در مشخص نمودن معنی، حدود و دامنه اختلاف می‌باشد، که این امر هم به تفسیر صحیح توسط قضات دیوان یاری می‌رساند و هم ذهنیت طرفین اختلاف را در آماده نموده‌اند دلایل و مدافعات آن‌ها و در نهایت، آمادگی ذهنی و عملی در خصوص پذیرش رأی دیوان مهیا می‌نماید.^۱ در قضیه لاکربی دولت بریتانیا از دیوان درخواست نمود تا دیوان اعلام نماید که برای رسیدگی به خواسته‌های دولت لیبی علیه بریتانیا صلاحیت ندارد و یا این خواسته‌ها قابل استماع نیستند، در نتیجه دیوان می‌بایست دادخواست لیبی را رد نماید و در مقابل این استدلال‌ها، لیبی نیز بیان داشت که ایرادات مقدماتی از جانب بریتانیا می‌بایست رد گردد و در نتیجه:

الف- دیوان برای رسیدگی به درخواست لیبی صلاحیت دارد؛ ب- این دادخواست قابل استماع است؛ پ- دیوان می‌بایست با پرداختن به ماهیت دعوا به رسیدگی ادامه دهد.^۲ اشاره به این استدلال‌ها لیبی و بریتانیا به این خاطر است که در قضیه انفجار هواپیمای پان آمریکا بر فراز لاکربی در اسکاتلند، آمریکا و بریتانیا معتقد بودند که این قضیه، یک اختلاف سیاسی است و شورا صلاحیت رسیدگی به این اختلاف را دارد و دیوان بین‌المللی دادگستری وظیفه و اختیاری ندارد و در مقابل نیز لیبی، قایل به صلاحیت دیوان بود و در این موضوع هر یک از طرفین سعی بر این داشت که با ارائه مستندات و دلایل حقوقی موضوع صلاحیت یا عدم صلاحیت دیوان را اثبات نمایند. که در این بین نیز لیبی ادعا نمود که دیوان براساس بند ۱ ماده ۱۴ کنوانسیون مونترال صلاحیت رسیدگی دارد. بند ۱ ماده ۱۴ کنوانسیون مونترال مقرر می‌دارد «هر اختلافی بین طرفین کنوانسیون در خصوص تفسیر یا اجرای آن که از طریق مذاکره حل نشود به داوری ارجاع می‌گردد. اگر در ظرف شش ماه از تاریخ درخواست ارجاع دعوا به داوری از جانب یکی از طرفین، در مورد تشکیل محکمه داوری توافق نشود، هر یک از طرفین می‌تواند با تقدیم دادخواست به دیوان شکایت کند» و در مقابل بریتانیا مدعی است که لیبی نتوانسته است ثابت

1. Cronin-Furman, Kathleen Renee. (2009), "The International Court of Justice and the United Nations Security Council Rethinking a Complicated Relationship", Columbia Law Review, Vol.106

۲. قابل دسترسی به نشانی:

https://icj_cij.org/case-concerning-questions-of-interpretation-and-application-of-the-montreal-convention-at-lockerbie-case-1992-p1-3.

نماید که میان طرفین، اختلاف حقوقی وجود دارد و چنین اختلافی بر فرض وجود مربوط به تفسیر کنوانسیون مونترال نمی‌باشد تا نهایتاً مشمول بند ۱ ماده ۱۴ گردد. در قضیه لاکربی دیوان بین‌المللی دادگستری ایرادات دولت بریتانیا را نسبت به صلاحیت خود رد نموده و خود را صالح به رسیدگی تشخیص داد، در قضیه‌ی حمله ایالات متحده آمریکا به سکوها‌ی نفتی ایران در خلیج فارس که ایران اصرار بر وجود اختلاف و نقض عهدنامه‌ی مودت میان ایران و ایالات متحده آمریکا توسط آمریکا بود و بالعکس آمریکا ایرادات ایران را نمی‌پذیرفت و صلاحیت دیوان را نیز زیر سؤال می‌برد، دیوان با ذکر بند ۲ ماده ۲۱ عهدنامه‌ی مودت اعلام می‌نماید شکی وجود ندارد که بسیاری از شروط مقرر در این بند از ماده ۲۱ در موضوع مطروحه تحقق پیدا کرده‌اند یعنی اختلافی میان ایران و آمریکا به وجود آمده است، این اختلاف از نظر دیپلماتیک حل نگردیده و طرفین نیز موفق به حل آن از طریق دیگر نگردیده‌اند^۱ اما طرفین در خصوص یک موضوع اختلاف عقیده دارند و آن عبارتست از این که آیا اختلاف بوجود آمده میان آنها در رابطه با مشروعیت عملیات آمریکا علیه سکوها‌ی نفتی ایران اختلافی مربوط به تفسیر و اجرای عهدنامه ۱۹۵۵ است یا خیر؟^۲

برای پاسخ به چنین سؤالی دیوان بین‌المللی دادگستری نمی‌تواند به این اکتفا کند که یکی از طرفین مصر به وجود چنین اختلافی است و دیگری آن را انکار می‌نماید، بلکه می‌بایست بررسی نماید که آیا نقض عهدنامه ۱۹۵۵ به ترتیبی که ایران مدعی آن است مشمول عهدنامه مودت می‌گردد یا نه و اگر جواب مثبت بود، دیوان سپس می‌بایست به این سؤال پاسخ دهد که آیا اختلاف مورد رسیدگی در زمره اختلافاتی است که دیوان در اجرای بند ۲ ماده ۲۱، صلاحیت ذاتی^۳ برای رسیدگی به آن را دارد یا خیر؟ در این قضیه نیز علی‌رغم استدلالات آمریکا، دیوان به این نتیجه رسید که این اختلاف، یک اختلاف حقوقی بوده و دیوان نیز صلاحیت رسیدگی به آن را دارد. همچنین دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی «تفسیر معاهدات صلح» اعلام می‌نماید؛ وضعیت عینی برای ارزیابی وجود یک اختلاف، رکن اساسی و تعیین کننده است و با انکار وجود اختلاف از جانب یکی از طرفین، نمی‌توان گفت اختلافی وجود ندارد. اختلاف از زمانی وجود دارد که میان طرفین در خصوص اجرا یا عدم اجرای تعهدات، تعارض مشخصی وجود داشته باشد. با ذکر مثال‌های فوق هرچند به اختصار به این نتیجه می‌رسیم که استدلالات و

1. Chachko, E. (2019), Alleged Violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Islamic Republic of Iran v. United States of America): Request for the Indication of Provisional Measures (I.C.J.) International Legal Materials, 58(1), 71-119.

۲. قابل دسترسی به نشانی:

[https:// ICJ-CIJ, Summaies of judgments, advisory Opininos and orders, Corfu channeh case, oil plat forms \(Islamic republic of Iran, V. united states of Amrica\), 1996. P. 109.](https:// ICJ-CIJ, Summaies of judgments, advisory Opininos and orders, Corfu channeh case, oil plat forms (Islamic republic of Iran, V. united states of Amrica), 1996. P. 109.)

3. Ratione Material

دفاعیات طرفین دعوی نیز بی‌تأثیر در سرنوشت و مسیر دعوی و تشحیذ ذهن قضات، نیست. همچنین در قضیه‌ی مربوط به کامرون شمالی (دعوی جمهوری فدرال کامرون علیه بریتانیا) دیوان در برابر این استدلال بریتانیا که «اختلافی میان آن کشور و جمهوری کامرون وجود ندارد و اگر اختلافی هم در تاریخ دادخواست وجود داشته، میان جمهوری کامرون و سازمان ملل متحد بوده است» بیان داشت که «دیدگاه‌های مخالف طرفین در تفسیر و اجرای موافقت‌نامه قیمومیت، حاکی از وجود اختلاف در تاریخ دادخواست به مفهوم شناخته شده در رویه قضایی در دیوان است»^۱.

۳. نظارت قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بر تصمیمات شورای امنیت

شورا و دیوان که به عنوان دو رکن سازمان بین‌المللی موظف‌اند در جهت اهداف سازمان مزبور فعالیت کنند، در عمل نیز همزیستی مسالمت‌آمیزی با یکدیگر دارند. در عین حال، شورا همواره جایگاه بالاتری نسبت به سایر ارکان ملل متحد برای خود قائل است. به عنوان مثال، این نکته قابل ذکر است که با وجود اینکه دیوان در تصمیمات خویش، همواره قطعنامه‌های شورا را مدنظر قرار می‌دهد، شورا در شأن خود نمی‌بیند که در قطعنامه‌های خود به اعلامیه‌های مجمع عمومی سازمان ملل استناد کند،^۲ یا با اینکه همواره سؤال‌ها و ابهام‌های متعددی در رابطه با مشروعیت قانونی اقدامات شورا مطرح بوده است، این مرجع به عنوان مسئول اولیه‌ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، تنها یک بار از دیوان درخواست نظریه مشورتی داشته است. پس از جنگ سرد با ارائه تفسیر بسیار موسعی از مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، مسائلی چون مشروعیت ایجاد حکومت‌ها بر اساس قانون اساسی (قطعنامه ۸۴۱ در مورد هائیتی، سال ۱۹۹۳)،^۳ یا مسئولیت دولت در حمایت از مردم کشورش در قبال نقض حقوق بشر و بشردوستانه (قطعنامه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ در مورد لیبی، سال ۲۰۱۱^۴ و حتی مسائل غیرنظامی^۵ را در عمل

1. Beigzadeh, E., & Latifian, M. (2020), The Judicial Policy of the International Court of Justice towards Human Rights: Oscillation between Judicial Activism and Judicial Restraint. Iranian Review for UN Studies, 3(2), 1-32.

۲. البته در این زمینه دو مورد استثنایی وجود دارد. در پرونده‌ی تی‌مور شرقی، دو قطعنامه شورای امنیت یعنی قطعنامه‌های ۳۸۴ و ۳۸۹ به اعلامیه ختم استعمار مجمع عمومی استناد کرده‌اند.

۳. شورای امنیت در خصوص هائیتی در حالی کودتای نظامیان این کشور و ممانعت از اعمال حاکمیت رئیس‌جمهور این کشور (ژان برتراند آریستید) را محکوم کرد که تا پیش از آن کودتا، یکی از طرق مرسوم به دست گرفتن قدرت در جامعه‌ی بین‌المللی به شمار می‌رفت.

۴. این وظیفه که مسئولیت حمایت (Responsibility to Protect (R2P or to) نامیده می‌شود در ابتدا بر عهده‌ی خود دولت و در مرحله‌ی بعدی بر دوش سایر دولت‌ها و جامعه‌ی بین‌المللی است و شامل پیشگیری از وقوع فعل، اقدام در صورت وقوع فعل و جبران، رسیدگی و بازسازی خسارات ناشی از فعل است.

۵. شورای امنیت در سال ۱۹۹۲ امکان تلقی تهدیدهای غیرنظامی به عنوان تهدیدی علیه امنیت بین‌المللی را نیز به

تحت صلاحیت خود درآورده است. توسیع دامنه‌ی فعالیت شورا در زمینه‌ی صلح و امنیت بین‌المللی که حتی وپروس ابولا^۱ را نیز شامل شده است،^۲ لزوم امکان کنترل و نظارت قضایی اقدامات شورا در محاکم بین‌المللی را بیش از پیش پررنگ کرده است، چون همان‌طور که دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق در قضیه تاریخ اعلام کرد،^۳ نمی‌توان پذیرفت که شورا در اقدامات خویش، هیچ محدودیتی نداشته باشد.

۴. ضرورت نظارت رکن قضایی بر تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی

بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل که ضوابط و صلاحیت‌های تشکیل یک کشور را تعیین می‌کند، کشور را به عنوان کامل‌ترین سازمان متشکل سیاسی و مهم‌ترین نهاد بین‌المللی معرفی می‌نماید. هر کشور می‌بایست شرایطی از قبیل؛ جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت را داشته باشد تا به عنوان یک عضو جامعه‌ی بین‌الملل شناخته شود. هر عضو جامعه‌ی بین‌المللی نیز دارای قوای سه‌گانه‌ای از قبیل مجریه^۴، مقننه^۵ و قضاییه^۶ می‌باشد تا امور جاری کشورداری به سرمنزل مقصود برسد. اصل تفکیک قوا که امروز به عنوان اصلی بدیهی و پذیرفته شده توسط اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان می‌باشد، تاریخی پرفراز و نشیب را داشته است^۷، تا این‌که منتسکیو^۸ در کتاب خود (روح القوانين) نظریه‌ی تفکیک قوا را مطرح نمود. هر کشور نیز، به تناسب مقتضیات زمان و مکان و اندیشه اندیشمندان و حاکمان خود، تفکیک مطلق قوا و یا تفکیک نسبی قوای سه‌گانه را پذیرفته‌اند. معتقدین به تفکیک مطلق قوا در فکر کشیدن دیوارهای مستحکم در برابر نفوذ قوای مختلف بر همدیگر بوده‌اند از جمله در ایالات متحده آمریکا و فرانسه لیکن دسته‌ی دیگر تفکیک مطلق قوا را نه عملی دانسته‌اند و نه به مصلحت. چرا که تعیین حد مرز دقیق، میان این سه قوا را امکان‌پذیر ندانسته‌اند. پس به طرف نوعی همکاری قوا یا به تعبیر دیگر تفکیک نسبی آن گام برداشتند. به دنبال تقسیم وظایف میان قوای

رسمیت شناخت. ریاست شورای امنیت در نشست ۳۰۴۶ خود در سال ۱۹۹۲ میلادی اظهار داشت: فقدان جنگ و مخاصمت نظامی میان دولت‌ها به تنهایی ضامن صلح و امنیت بین‌المللی نیست. ریشه‌های غیر نظامی عدم ثبات در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و بشردوستانه نیز به تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تبدیل شده است.

1..Ebola

2..SC Res. 2177,(18 September, 2014)

3..The Prosecutor v. Dusko Tadic, ICTY, Case No. IT-94-1-A, 1995, para. 28.

4. Executive (government)

5. Legislature

6. Judiciary

7. Bonafé, Béatrice I. (2017), "Establishing the existence of a dispute before the International Court of Justice: Drawbacks and implications", Questions of International law (Zoom-out), Vol 45, pp. 3.

8..Montesquieu

سه‌گانه، بحث نظارت بر این قوا مطرح می‌گردد. در بسیاری از کشورها قوه‌ی قضاییه به امور قضایی و حل و فصل اختلافات مردم و حتی مردم و دولت می‌پردازد و قوه‌ی مجریه به امور سیاسی کشور می‌پردازد^۱ و قوه‌ی مقننه (پارلمان) نیز عهده‌دار تصویب قوانین می‌باشد مطالب فوق‌الذکر جهت تشخیص ذهن و ورود به مبحث دولت فدرال می‌باشد در واقع در صورتی که بخواهیم مثال ملموسی در خصوص مقایسه وضعیت فعلی کشورهای جهان و سازمان ملل متحد داشته باشیم، مقایسه با ساختار حکومتی جوامع ملی اشتباه بوده و مقایسه درست، تشبیه سازمان ملل متحد به فدرالیسم بین‌المللی است. بدین معنی که، سازمان ملل متحد؛ جامعه‌ی بین‌المللی نیست، بلکه حکومت فدرال و مرکزی جامعه بین‌المللی است. یکی از خصوصیات بارز فدرالیسم^۲، فدرالیسم^۳، قانونی به نام قانون فرا داشت است «مقصود، ایجاد نهادهای مشترک و شاملی است که قلمرو و عملکرد آن‌ها کلیه اعضای کشور فدرال باشد و در سطح فراتری از دولت‌های عضو عمل کنند.» در راستای قانون فوق‌الذکر، نهادهایی همانند شورای امنیت و مجمع عمومی و دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌عنوان نهادهای مشترک و شامل کلیه‌ی دولت‌های عضو انجام وظیفه می‌کنند و سبیل قوای سه‌گانه بین‌المللی مقننه، مجریه و قضاییه، حکومت فدرال بین‌المللی هستند. این روش (تحلیل حقوقی) قایم به مطالعه‌ی حقوق اساسی سازمان‌های بین‌المللی است. مسایل حقوقی یکسانی در ارتباط با کلیه‌ی سازمان‌ها به وجود می‌آید. اما راه‌حل آن‌ها از یک پیمان مؤسس به پیمان مؤسس دیگری تفاوت می‌کند. از جمله این مسایل مشترک، روش‌های بررسی مشروعیت قانونی اقدامات سازمان و اقدامات کشورهای عضو است که آن را پیمان مؤسس تنظیم می‌کند؛ میزان توزیع اختیارات در میان دستگاه‌های مختلف سازمان، چگونگی اعمال اختیارات آن دستگاه‌ها، تأثیر حقوقی تصمیمات و قطعنامه‌های تصویب شده توسط مراجع ذیصلاح، اختیارات قانونی آن‌ها و اصلاح پیمان‌های مؤسس اموری هستند که تقریباً در اکثر سازمان‌ها مشترک می‌باشند و سازمان ملل متحد نیز از این موضوع مستثنی نیست^۳.

۵. تعارضات اخلاقی نظارت قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بر شورای امنیت

پرسشی که در این خصوص مطرح می‌گردد این است که آیا در متن منشور سازمان ملل متحد، ماده یا موادی که متضمن اعطای صلاحیت به دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص

1..Dugard, J. (2023), 'The Choice Before Us: International Law or a "rules-based international order"', Lieiden Journal of International Law, Issue 36, pp. 223-232.

2. Federalism

3. Bordin, F.L. (2018), The Nicaragua v. United States Case: An Overview of the Epochal Judgments. In: Sobenes Obregon, E., Samson, B. (eds) Nicaragua Before the International Court of Justice. Springer, Cham.

نظارت قضایی بر قطعنامه‌های شورای امنیت باشد وجود دارد یا خیر؟ چه در منشور سازمان ملل متحد و چه در اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، به مسئله نظارت قضایی دیوان بر تصمیمات سایر ارکان اشاره نشده است. اما این نکته هم قابل تأمل است که چه در منشور، چه در اساسنامه و چه در آرای دیوان، به صراحت در مورد عدم صلاحیت دیوان در بررسی تصمیمات سایر ارکان ملل متحد، چیزی گفته نشده است. در عین حال، دیوان در قضایای متعددی (از جمله قضیه‌ی نیکاراگوئه و قضیه‌ی لاکربی) اعلام داشته است که تنها طریق ممنوعیت در این خصوص، ماده ۱۲ منشور است که آن نیز مربوط به صلاحیت دو نهاد سیاسی است و چنین خصوصیتی در مورد رابطه میان دیوان و شورا در منشور بیان نشده است. این به روشنی نشان می‌دهد که هیچ سلسله مراتبی میان ارگان‌های سیاسی و قضایی وجود ندارد و حتی در جایی که رسیدگی در دیوان، منجر به ورود به حیطه‌ای می‌شود که در قلمرو وظایف اصلی شورا است، دیوان، الزامی به ارجاع قضیه به شورای امنیت ندارد. البته نوعی نظارت قضایی غیررسمی و ضمنی دیوان بر فعالیت‌های شورا سایه افکنده است که مربوط به بررسی قطعنامه‌های شورا نمی‌شود و آن اختیار دیوان در تفسیر منشور ملل متحد^۱ است. دیوان تقریباً در اغلب قضایای مشورتی و در تعدادی از قضایای ترافی در مقام تفسیر منشور برآمده است و در عین حال، برخی از این تفاسیر، متضمن اظهارنظر در خصوص موضوع‌های است که در صلاحیت شورا بوده است. «به عنوان مثال، دیوان در قضیه صلاحیت مجمع عمومی در پذیرش دولت‌ها به عضویت ملل متحد، ماده ۴ منشور را تفسیر کرده و بدین واسطه به بررسی روابط شورا و مجمع عمومی پرداخت.^۲ در قضیه‌ی برخی هزینه‌های ملل متحد دیوان به تفسیری عمیق و جامع از مواد منشور و ساختار آن و روابط شورا و مجمع عمومی دست زد و نظریاتی ارائه داد که متضمن بیان اختیارات ارکان مذکور و روابط آن‌ها با یکدیگر و همچنین آثار حقوقی تصمیماتشان بود. دیوان به ویژه تأکید کرد که صلاحیت شورا در مورد صلح و امنیت بین‌المللی، هرچند مقدم، ولی انحصاری نیست^۳ و مجمع عمومی هم در این زمینه دارای صلاحیت است.» لازم به ذکر است اگر دیوان در قضیه‌ای مشروعیت قطعنامه‌های شورا را که طبق فصل هفتم منشور صادر شده‌اند بررسی کند، این امر لزوماً تأثیری منفی بر صلح و امنیت بین‌المللی خواهد داشت. پس تنها زمانی می‌توان دیوان را صالح به بررسی قضایی اقدامات شورا دانست که دیوان نیز علاوه بر شورا در مسائل مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی، قادر به اعمال صلاحیت باشد. به دلیل اینکه در هیچ

۱. اختیار دیوان در تفسیر منشور از سوی مجمع عمومی در دو قطعنامه مربوط به جایگاه دیوان در سازمان ملل (۱۹۴۷) و قطعنامه ۳۳۳۲ (۱۹۷۴) و از سوی خود دیوان در قضیه شرایط پذیرش یک دولت به عضویت در ملل متحد، به طور صریح تأیید شد.

2..ICJ Reports, 1950, pp. 8-9.

3..ICJ Reports, 20 JULY 1962, p. 151.

جای منشور، صلاحیتی انحصاری برای شورا نسبت به دیوان لحاظ نشده است و به دلیل تصریح خود دیوان در قضیه نیکاراگوئه مبنی بر انحصاری نبودن اختیار مزبور برای شورا، دیوان نیز به عنوان یکی از ارکان اصلی ملل متحد در جهت صلح و امنیت بین‌المللی فعالیت می‌کند.^۱ در خصوص اظهار نظر دیوان در خصوص قطعنامه‌های شورای امنیت می‌توان این استدلال را نیز بیان کرد که چون تعهدات ناشی از این قطعنامه‌ها تعهدات ناشی از منشور تلقی شده و دیوان صلاحیت تفسیر منشور را دارد، پس به طریق اولی صلاحیت تفسیر قطعنامه‌های شورا را خواهد داشت. البته لازم به ذکر است که حتی اگر کشوری بتواند از دیوان، رأی مبنی بر بطلان قطعنامه شورای امنیت بگیرد، به علت نسبی بودن رأی دیوان، دول دیگر نمی‌توانند به بی‌اعتباری قطعنامه مزبور استناد کنند.^۲

۶. مبانی نظارت قضایی دیوان بر تصمیمات شورای امنیت

منشور ملل متحد به عنوان سند مؤسس شورای امنیت و هم به عنوان یک معاهده بین‌المللی از قاعده تفسیر مندرج در کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین مستثنی نیست. ماده ۳۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین به صراحت اعلام داشته است؛ که در صورتی که متن معاهده متضمن معانی مبهم و غامض باشد رجوع به کارهای مقدماتی (متون پیش‌نویس) معاهده مجاز است. که این بیان معاهده، معاهدات را می‌توان پایه و مبنای کند و کاو در منشور و مذاکرات تشکیل دهنده آن دانست. بند ۱ ماده ۲ منشور، مقاصد ملل متحد را به شرح زیر بیان کرده است «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و بدین منظور به عمل آوردن اقدامات دسته جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف نمودن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجبات تعدیل و حل و فصل اختلافات بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با شیوه‌های مسالمت آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل». منشور ملل متحد از اصول عدالت و حقوق بین‌الملل تعریفی به میان نیاورده است. در این ماده از منشور، به موضوع مهمی همانند حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، اشاره شده است و همه‌ی هدف مندرج در این ماده را بر اساس شالوده‌ی اصول عدالت و حقوق بین‌الملل بنا نهاده است. از اصول عدالت تعریف دقیقی وجود ندارد، لیکن می‌توان گفت؛ اصولی که از دید یک انسان عادل و منصف و اکثریت وجدان‌های بشری عادلانه و منصفانه هستند، تعریفی تقریباً

1. Gowlland-Debbas, Vera. (1998), "The Relationship between the Security Council and the Projected International Criminal Court". The American Journal of International Law. vol. 88. No. 4.

2. Desierto, D. (2022), Alleged Violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Iran v. U.S.) (Judgment on Preliminary Objections) (I.C.J.). International Legal Materials, 61(1), 1-40.

نزدیک به اصول عدالت است. اصول حقوق بین‌الملل نیز، اصل‌های تخطی ناپذیری که تقریباً به صورت یک عرف جهانی درآمده‌اند و یک عقیده‌ی کلی و جهانی در مورد اهمیت آنها وجود دارد و اکثریت قریب به اتفاق ملل جهان آنها را محترم و غیر قابل نقض می‌دانند اصول حقوق بین‌الملل هستند. لازم به ذکر است که این دو تعریف ناقص و نارسا هستند و آن هم به خاطر این است که با اصولی عینی و مادی روبرو نیستیم، چرا که اگر این گونه بود تاکنون افراد بشر به عدالت دست یافته بود و این چنین در تب و تاب دستیابی و اجرای عدالت دست و پا نمی‌زدند.^۱

منظور از اصول عدالت و حقوق بین‌المللی که هم اکنون جامعه‌ی جهانی به رسمیت شناخته‌اند، موازین منشور ملل متحد و قواعد آمره و بنیادین حقوق بین‌الملل عمومی بوده است و تخطی از آنها جایز نیست. در مواد ۱ و ۲ منشور ملل متحد هیچ اشاره‌ای به حق نظارت قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بر تصمیمات ارکان ملل متحد نشده است. با بررسی فصل چهارم که به اختیارات مجمع عمومی پرداخته است و فصل پنجم که به ترکیب، وظایف و اختیارات شورای امنیت اختصاص دارد و فصل ششم و هفتم که به اختیارات شورای امنیت در خصوص حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات پرداخته است و با بررسی سایر فصول و مواد منشور، هیچ ماده‌ای که به صراحت یا به طور ضمنی بر حق نظارت قضایی دیوان بر تصمیمات ارکان ملل متحد، اشاره ای داشته باشد، وجود ندارد. «مسأله‌ی مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت در کنفرانس سانفرانسیسکو مطرح و مورد بحث قرار گرفته بود. در سال ۱۹۴۵ میلادی پیشنهاد بلژیک برای ارجاع اختلافات میان ارکان سازمان در مورد تفسیر منشور به دیوان، مورد قبول قرار نگرفت. به این ترتیب در منشور سازمان ملل متحد هیچ رکنی که وظیفه و صلاحیت بررسی قضایی انطباق قطعنامه‌های ارکان سازمان ملل متحد را با منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل داشته باشد پیش‌بینی نشده است». با نگاهی به اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز ماده‌ای که اجازه نظارت قضایی از آن مستفاد شود، مشاهده نمی‌شود. اما این نکته هم قابل تأمل است که نه در منشور و نه در اساسنامه و همچنین آرای دیوان به صراحت در مورد عدم صلاحیت دیوان در بررسی تصمیمات ارکان ملل متحد، چیزی گفته نشده است. آیا دیوان بین‌المللی دادگستری با فرض داشتن صلاحیت، اختیار بررسی قضایی کلیه‌ی تصمیمات شورای امنیت را دارد یا خیر؟^۲

قبل از بررسی نظرات علمای علم حقوق بین‌الملل، لازم است تا نظرات و ایده‌هایی را که در مورد دامنه صلاحیت دیوان در بررسی تصمیمات شورای امنیت وجود دارد مختصراً توضیح داده شود.

1..Meron T. (2016), Israel's Acceptance of the Compulsory Jurisdiction of the International Court of Justice. Israel Law Review. 1969;4(3):307-332.

2Martenczuk. Bernd. (1999), "The Security Council, the International Court and Judicial Review-What Lessons from Lockerbie". European Journal of International Law. vol. 10, No.3.

با توجه به اینکه تصمیمات شورای امنیت می‌تواند بر اساس فصل ششم و هفتم منشور صورت پذیرد و مضافاً لحن فصل ششم ملایم‌تر از فصل هفتم به نظر می‌رسد و هم این که حقوقدانان اکثراً بر این موضوع صحه گذاشته‌اند. چرا که به صراحت فصل ششم؛ شورای امنیت قضایی را که محتمل است صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر بیندازند مورد رسیدگی قرار داده و در هر مرحله از اختلاف، روش‌ها یا ترتیبات حل و فصل مناسب توصیه می‌نماید. شورای امنیت جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی طبق فصول ششم و هفتم به ترتیب به عنوان یک میانجی در حل و فصل اختلاف بین‌المللی و یک مجری نظم در موارد تهدید و نقض صلح و عمل تجاوز عمل می‌نماید. به هر حال توصیه‌های شورای امنیت در این فصل تعهدی حقوقی برای طرفین ایجاد نمی‌کند، ولی اغلب باعث فشارهای سیاسی می‌شود. مضافاً دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی ۱۹۷۱ میلادی خود در خصوص قطعنامه ۲۶۷ شورای امنیت در قضیه‌ی نامیبیا اعلام داشت: ماده ۲۵ منشور (به موجب ماده ۲۵ منشور اعضای ملل متحد موافقت می‌نمایند که تصمیمات منطبق با منشور حاضر شورا را قبول و اجرا بنمایند، تنها به اقدامات قهری شورا محدود نمی‌شود و کلیه تصمیماتی که شورا به موجب منشور اتخاذ می‌نماید را در بر می‌گیرد و انگهی ماده ۲۵ در فصل هفتم منشور قرار نگرفته و بلافاصله بعد از ماده ۲۴ در بخشی که منشور از اختیارات و وظایف شورای امنیت گفتگو می‌نماید، درج شده است. ضمناً اگر قرار باشد که فقط تصمیمات قهری لازم الاجرا باشند، تدوین ماده ۲۵ دیگر ضرورت نمی‌داشت و مواد ۴۸ و ۴۹ منشور در این زمینه کفایت می‌کرد». فصل ششم نیز برای دولت‌ها لازم الاتباع بوده و دلیل اثبات مدعای خود را نیز همین نظریه‌ی دیوان می‌توان قلمداد نمود. نویسنده محترم دیگری اشعار داشته‌اند: «در خصوص اعمال تفسیر دیوان در قضیه نامیبیا از ماده ۲۵ به تصمیمات فصل ششم به نظر می‌رسد که این اقدام دیوان برای تفسیر این ماده دارای ارزش چندانی نباشد». هرچند که دیدگاه کشورهای جهان سوم و حقوقدانان آنان بر وجود امکان و لزوم نظارت دیوان بین‌المللی دادگستری بر قطعنامه‌های شورای امنیت است و اگر با دیدگاهی منصفانه به این موضوع بنگریم^۱، دیدگاه غیر منطقی‌ای به نظر نمی‌رسد. چرا که اختیارات لجام گسیخته و بدون نظارت یک رکن قضایی برای جامعه جهانی ددرساز خواهد بود. هرچند که به موضوع و امکان بررسی قطعنامه شورای امنیت توسط دیوان بین‌المللی پرداخته شده است، لیکن امعان نظر در آراء و نظریات مشورتی دیوان و حتی نظریات مخالف و انفرادی قضات، چراغی است فرا راه حقوقدانان و علاقمندان به حقوق بین‌الملل. در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی

1..Jennifer Trahan. (2019), Revisiting the Role of the Security Council Concerning the International Criminal Court's Crime of Aggression, Journal of International Criminal Justice, Volume 17, Issue 3, July 2019, Pages 471-483.

دادگستری در خصوص ایرادهای وارده به قطعنامه شماره ۲۶۷ شورای امنیت در خصوص قضیه‌ی نامیبیا اعلام داشت که فاقد اختیارات جهت بررسی قضایی یا استینافی تصمیمات سازمان ملل متحد می‌باشد و اعتبار قطعنامه‌های این ارکان نیز موضوع درخواست نظریه مشورتی را تشکیل نمی‌دهد. با وجود این، دیوان، در اعمال نقش قضایی خود و از آنجا که این ایرادها نزد دیوان مطرح شده است، آنها را در جریان استدلال خود و پیش از تعیین آثار حقوقی ناشی از این قطعنامه‌ها مورد توجه قرار می‌دهد». در مطالعه‌ی فصل هفتم موضوع متفاوت می‌گردد، چراکه در فصل هفتم است که حق تشخیص تهدید علیه صلح و نقض صلح و تجاوز منحصرأ در صلاحیت شورای امنیت قرار گرفته است. با توجه به تفکیکی نسبی وظایف و اختیارات ارکان ملل متحد و این که مثلاً تصویب بودجه‌ی سازمان در صلاحیت انحصاری مجمع عمومی قرار گرفته است و رسیدگی قضایی در صلاحیت دیوان، به نظر می‌رسد که در صورت جواب مثبت دادن به امکان نظارت قضایی دیوان بر تصمیمات فصل ششم شورای امنیت دیگر قایل شدن به نظارت دیوان بر تصمیمات شورا که براساس فصل هفتم صادر می‌شود، با توجه به مقتضیات زمان و مکان حال حاضر، غیرواقع بینانه و دخالت در وظایف نهاد بین‌المللی دیگری می‌باشد. اشاره به رسیدگی قضایی به عنوان یکی از طرق مسالمت آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی در فصل ششم منشور، به ویژه بند ۳ ماده ۳۶، در مورد لزوم ارجاع اختلافات حقوقی مطروحه در شورای امنیت توسط این رکن به دیوان بین‌المللی دادگستری، آیا متضمن این معناست که هرگاه شورای امنیت به اختلافی در چارچوب فصل هفتم رسیدگی کند. دیوان بین‌المللی دادگستری نمی‌تواند جنبه‌های حقوقی همان مسأله را مورد رسیدگی قرار دهد؟ بدون شک شورای امنیت با توجه به مفاد منشور قاضی صلاحیت خود است و همانطور که قاضی ویرامانتری طی نظر مخالف در قضیه لاکربی اظهار داشته است: به محض اینکه ما وارد حوزه‌ی فصل هفتم می‌شویم، موضوع صورت متفاوتی می‌گیرد، زیرا احراز وجود هرگونه تهدید صلح و نقض صلح و عمل تجاوز، طبق ماده ۳۹ امری کاملاً در حیطه‌ی اختیار شورا است، معلوم می‌شود که شورا، و نه هیچ رکن دیگری، قاضی احراز وجود وضعیتی است که فصل هفتم منشور را به کار می‌اندازد، همین که احراز شد، در برای تصمیمات مختلفی که شورا می‌تواند طبق فصل هفتم اتخاذ کند باز می‌شود و یا نویسندگان دیگری معتقد است: «اختیار ارزیابی اعطا شده به شورا به موجب فصل هفتم منشور چنان گسترده است که به شدت صلاحیت قاضی را برای بررسی محدود می‌کند. از این رو این اختیار متضمن محدودیت‌های مهمی بر موضوع بررسی است و اختیار بررسی خود قاضی را محدود می‌سازد».

۷. وضعیت حقوقی قطعنامه‌های فصل هفتم شورای امنیت مخالف با قواعد آمره بین‌المللی

اگر یک قطعنامه فصل هفتم با برخی از «قواعد مرجع» یعنی مقررات منشور ملل متحد و یا قواعد آمره بین‌المللی مغایرت داشته باشد، در این صورت ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا تصمیم اتخاذی توسط شورای امنیت باطل و کان لم یکن است؟ نهاد تشخیص دهنده این موضوع کدام است؟ این ضمانت اجرا در پرتو ماده‌ی ۵۳ به نظر اجباری می‌رسد. براساس ماده‌ی ۵۳ کنوانسیون وین در زمینه‌ی حقوق معاهدات «یک معاهده در صورتی که در زمان انعقادش، با یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام در تعارض باشد، باطل است.» اعلام بطلان مطلق در مورد تصمیمات غیرقانونی شورای امنیت مستلزم پیامدهای شدیدی خواهد بود. اثر عطف به ماسبق^۱ شدن، بطلان تمام اقدامات جمعی است که این رکن سیاسی در مورد آنها تصمیم گرفته و بازگرداندن آنان به وضعیت موجود است. در غالب موارد بازگرداندن وضعیت به حالت سابق به خاطر ویژگی بازگشت ناپذیر اقداماتی که قبلاً اجرا شده امکان پذیر نیست. بنابراین قطعنامه‌های شورای امنیت در صورتی که غیرقانونی تشخیص داده شدند، نمی‌بایست باطل اعلام شوند، علی‌رغم این که این قطعنامه‌ها با قواعد آمره حقوق بین‌الملل مغایرت داشته باشد.^۲ نگارنده معتقد است که؛ این نویسنده محترم نظریه‌ی خود را تا حدی موسع اعلام نموده‌اند چرا که اگر شورای امنیت را در نقض قواعد آمره بین‌المللی که به عنوان یک اصل نقض ناشدنی، آزاد بگذاریم دیگر خبری از حقوق بین‌الملل نخواهد بود. کما اینکه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نامیبیا نیز اعتقاد داشت که «تعهد دولت‌ها به موجب این قطعنامه مبنی بر عدم انعقاد قرارداد با آفریقای جنوبی، نمی‌تواند در مورد برخی معاهدات همچون معاهدات انسان دوستانه بکار رود». و به استناد به همین نظریه‌ی دیوان در می‌یابیم که، معاهدات انسان دوستانه، از قواعد آمره بین‌المللی بوده و غیرقابل نقض هستند. دیوان بین‌المللی دادگستری با مشکلات مربوط به عدم انطباق قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد تحریم یا برخی از هنجارهای اساسی و قواعد آمره حقوق بین‌الملل روبرو شده است، تعهداتی مثل تعهدات انسان دوستانه، حق ذاتی دفاع مشروع و منع نسل‌کشی. دیوان در قضیه نامیبیا در پاسخ به پرسشی که در برابر آن مطرح شده بود، قطعنامه ۲۷۶ شورای امنیت را تفسیر نموده و در این راستا محدودیت‌های خارجی کاربرد آن را مشخص نمود.

1. ex post facto law

۲. قابل دسترسی به نشانی:

[https://l.cj-clj.legalconsequencesforstatesofthecontinuedpresenceofsouthafricaninNamibia\(southwestAfrica\)Notwithstandingsecuritycouncilresolution276\(1970\)Advisoryopinionof81June1971P,78](https://l.cj-clj.legalconsequencesforstatesofthecontinuedpresenceofsouthafricaninNamibia(southwestAfrica)Notwithstandingsecuritycouncilresolution276(1970)Advisoryopinionof81June1971P,78)

۸. بررسی رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در اعمال دکترین اختیارات ضمنی

با امضای معاهده تأسیسی یک سازمان بین‌المللی در حقیقت دولت‌ها به چیزی بیش از یک مدل تئوری که منعکس‌کننده منافع و تمایلات متضاد آنهاست می‌رسند. اساسنامه سازمان موافقتنامه‌ای است که ارزشی کمتر از معاهدات بین‌المللی دیگر ندارد و همین واقعیت است که سرنوشت آینده سازمان را مشخص می‌سازد. تا این هنگام ما با یک معاهده روبرو هستیم که اجراء تفسیر، فسخ آن و..... تابع حقوق معاهدات می‌باشد. اما به محض بوجود آمدن سازمان وضعیت تغییر خواهد کرد، اولاً سازمان خود بعنوان یک سوژه (موضوع) حقوق بین‌الملل مطرح می‌باشد. این سوژه کوچک حقوق بین‌المللی (در مقایسه با دولت‌ها) بزودی سعی می‌کند که به جامعه بین‌المللی ثابت کند که بدون کنترل دائمی پدید آورندگانش قادر به فعالیت می‌باشد. ثانیاً علاوه بر دولت‌های ایجادکننده سازمان و خود سازمان با کسانی روبرو هستیم که وارد روابطی با سازمان می‌شوند مثل سازمان‌های بین‌المللی دیگر، دولت‌های غیر عضو و افراد که تاثیر اینها در امور سازمان وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند. حال سازمان در این روابط پیچیده از چه چیزی تبعیت می‌کند. مسلماً سند تأسیسی سازمان، منشوری است که حقوق ووظایف آن را مشخص می‌کند، ولی سازمان با توجه به شخصیت و استقلال که صرفنظر از مؤسسين اولیه خود کسب می‌کند در بعضی از اقداماتش بطور عملی و غیرقابل تصویری از سند تأسیسی فاصله می‌گیرد. اما سؤال این است که آیا می‌توانیم یک داور واقعی را برای داوری در این امور تصور کنیم؟ در حقیقت تمام اختلافی که در عملکرد سازمان ایجاد می‌شود باید با توجه به سند تأسیسی حل و فصل گردد و کار داور بیشتر یک کار تفسیر می‌باشد، یعنی حل اختلاف با تفسیر سند تأسیسی. پس پاسخ به این سؤال می‌تواند یک ارگان قضایی مستقل باشد، یک دادگاه حقوقی. البته در کنار تفسیر سند تأسیسی، حقوق سازمان، عرف، معاهدات سازمان و همچنین رویه آن و هدف مؤسسين سازمان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. اما یک دادگاه حقوق نیز به‌عنوان بهترین نگهبان در مشروعیت عملکرد سازمان، حتی اگر در ساختار سازمان پذیرفته شود ممکن است بدلیل ماهیت سیاسی اختلاف یا ماهیت سازمان مورد بحث، در سازمان‌هایی مثل اتحادیه‌های نظامی غیرکافی تلقی شود و به سختی می‌توان تصور کرد که تشریفات قضایی در این موارد اعمال گردد. سری بودن جزئیات در این‌گونه سازمان‌ها اهمیت دارد و یک دادگاه با تشریفات علنی به سختی می‌تواند در این سازمان عمل کند. به‌هرحال تذکر این نکته مهم می‌باشد که در آغاز شروع بکار ملل متحد نقش دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان مفسر مفاد سند تأسیسی ملل متحد و ارگان‌های تخصصی با مخالفت شدیدی نه تنها در محدوده تفسیر بلکه در مسأله اساسی خود تفسیر روبرو شد. قطعنامه ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی که صلاحیت دیوان را در روشن ساختن مسائل حقوقی اساسی در حوزه صلاحیتش را بیان می‌داشت، بوسیله بعضی روح منشور تلقی شد که به

مجمع عمومی وظیفه‌ی ترفیع و توسعه روزافزون حقوق بین‌الملل را اعطاء می‌کرد^۱ و حتی نظرات شدیدتری نیز وجود داشت که این قطعنامه را غیر قانونی تصور می‌کرد چون بنظر آنان، پذیرش این قطعنامه عملاً به افزودن یک ماده جدید به منشور بر خلاف نظر مؤسسين این سازمان منتهی می‌شد^۲ با این وجود نظر اغلب دولت‌ها که چندین بار در سال‌های بعد به‌وسیله‌ی مجمع عمومی و در ابتدای آن به‌وسیله رویه سازمان تأیید شد، به دیوان بین‌المللی دادگستری اجازه می‌دهد که این نقش را بازی کند که مفاد منشور ملل متحد را با تغییر نیازهای همکاری بین‌المللی سازمان یافته در حالی که سازمان را در محدوده اهداف و اصول خود حفظ می‌کند، اتخاذ کند.

این دکتربین بطور کلی نظریه‌ی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی جبران خسارت برای صدمات وارده در حین خدمت در ملل متحد را بعنوان پایه حقوقی و تئوری قدرت‌های ضمنی سازمان‌های بین‌المللی در نظر می‌گیرد. این رأی بدون شک اهمیت زیربنایی داشت چون دیوان در حقیقت با یک سؤال مربوط به صلاحیت شخصی روبرو نبود، بلکه با اساس وضعیت ملل متحد به‌عنوان شخصیت جداگانه حقوق بین‌الملل روبرو بود. در این قضیه مجمع عمومی به‌موجب قطعنامه شماره (III) ۲۵۸ مورخ ۳ دسامبر ۱۹۴۸ از دیوان درخواست نظر مشورتی می‌کند و اولین سوالی که در مقابل دیوان مطرح شد این بود که آیا ملل متحد به‌عنوان یک سازمان، هنگامی که نمایندگانش متحمل صدماتی در هنگام انجام وظایفشان شده‌اند، در وضعیتی که این خسارت متضمن مسئولیت دولتهاست، صلاحیت دارد یک دعوای بین‌المللی علیه آن دولت به‌منظور بدست آوردن خسارت‌های وارده به الف-ملل متحد و ب-به قربانی یا اشخاص محق از طریق دو اقامه نماید. به‌عنوان یک پرسش مقدماتی دیوان این مسأله را بررسی کرد که آیا در فضای بین‌المللی، یک سازمان که یک دولت نیست صلاحیت اقامه‌ی دعوای بین‌المللی را به‌طور کلی دارد و واقعی‌تر این که، آیا ملل متحد شخصیت بین‌المللی دارد؟ دیوان با اتفاق آراء به این پرسش پاسخ مثبت داد. در پاسخ، دیوان به قصد اعضای مؤسس برای ایجاد یک سازمان قادر به زیست و فعالیت به‌صورت مستقل اشاره می‌کند. بنابراین ملل متحد یک سوژه حقوق بین‌الملل سازگار با داشتن حقوق و وظایف بین‌المللی می‌باشد. بر این اساس دیوان در مورد بند الف سؤال با اتفاق آراء تصمیم می‌گیرد که ملل متحد صلاحیت اقامه دعوای علیه دولت مسئول را دارد. این اتفاق آراء عقیده تمام قضات را ثابت می‌کند که از این به بعد سازمان‌های بین‌المللی می‌بایست به‌عنوان واحدهای حقوقی متمایز در کل روابط بین‌المللی در

۱. نقطه نظر نماینده کلمبیا: ICJ yearbook ۱۹۴۸/۱۹۴۷

۲. بیانیه‌ی نماینده اتحاد جماهیر شوروی: ICJ yearbook ۱۹۴۸/۱۹۴۷

نظر گرفته شوند نه فقط در روابط سازمان و امضاءکنندگان سند تأسیسی آن معهدا، نظر مشورتی دیوان در قضیه جبران خسارت برای صدمات وارده ممکن است به‌عنوان مرحله برجسته‌ای در تحول وضعیت سازمان در جامعه بین‌المللی تلقی گردد. در مرحله‌ی بعدی، دیوان در نظریه مشورتی ۱۱ ژوئای ۱۹۵۰ در وضعیت بین‌المللی آفریقای جنوب غربی با مسأله جانشینی ملل متحد در صلاحیت نظارتی جامعه بر سیستم ماندا (سرپرستی) روبرو بود. انحلال جامعه‌ی ملل با خودش از بین رفتن تعهداتی را که بر دولت مسئول برای سرزمین تحت سیستم ماندا وجود داشت، به همراه نداشت. اگر چنین باشد، صلاحیت نظارتی ذاتی در سیستم می‌بایست باقی مانده باشد. دیوان نظریه‌ی خود را نه تنها بر پایه‌ی قطعنامه ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ مجمع جامعه‌ی ملل که از فصل‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ منشور ملل متحد دعوت می‌کرد، بلکه همچنین بر ماده ۱۰ منشور بنا نهاد. با قانونی دانستی صلاحیت ارگان جامع برای بحث در قضیه یا مسأله‌ی مربوط به وظایف سازمان و اتخاذ اقداماتی تا حد نظارت بر معاهده‌ای که ملل متحد عضو آن نبوده، دیوان یک تفسیر موسعی از این مواد ارائه کرده است. اگر شش قاضی با استدلالی که این بیان را مجاز می‌دارد که جمهوری آفریقا جنوبی یک وظیفه‌ی قانونی در قرار دادن نامیبا تحت سیستم قیمومت^۱ دارد، موافق نبودند دیوان بین‌المللی دادگستری متفقاً حق تغییر یکجانبه در وضعیت حقوقی سرزمین را رد می‌کرد. نظریه دیوان راه را برای مجمع عمومی در اتخاذ اقداماتی مشخص مثل توسعه ساختارش از طریق ایجاد ارگان فرعی کنترل-کمیته آفریقای جنوب غربی باز کرد. نظریه مشورتی ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ در نتایج حقوقی وضعیت استمرار حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا، که البته در وضعیت کاملاً متفاوتی صادر شد. سیستم سرپرستی (ماندا)، بصورت یکجانبه بوسیله قطعنامه ۲۱۴۵ (XXI) مجمع عمومی براساس تخلف آفریقای جنوبی و این‌که حضور این کشور در نامیبیا به‌وسیله شورای امنیت غیر قانونی اعلام شده بود، لغو شد. در مورد ایرادات مربوط به قانونی بودن این قطعنامه، دیوان بیان داشت که او صلاحیت کنترل قضایی یا تجدید نظر بر اعمال مجمع عمومی و شورای امنیت را ندارد. اما در حقیقت دیوان ملزم شد که عمیقاً وارد ماهیت این و سایر اسناد دو ارگان اصلی بشود. آفریقای جنوبی ادعا می‌کرد که قطعنامه ۲۱۴۵ (XXI) تصمیماتی را در بر دارد که تنها بوسیله یک ارگان قضایی می‌تواند اتخاذ شود. دیوان پاسخ داد که مجمع چیزی بیش از توصیف یک وضعیت حقوقی انجام نداده است اما در حقیقت اینجا ما در مقابل یک تصمیم ارگان جامع هستیم که نسبت به آن تصمیم توصیف حقوقی فرعی است. مسأله واقعی که دیوان بین‌المللی دادگستری با آن روبرو بوده این است که آیا مجمع عمومی در قضایای واقعی و در چارچوب صلاحیت مادی می‌تواند تصمیماتی را به قصد اجرای

الزام آور آن بوسیله یک یا چند دولت اتخاذ کند؟ به این پرسش در حقیقت دیوان بصورت مثبت پاسخ داد.

بنابراین در نظریه‌ی مشورتی اول در نامیبیا در مقابل تفسیر موسع صلاحیت مادی مجمع عمومی و قدرت‌های ساختاری هستیم، در اینجا ما با تغییر عملی ابزارهای در دسترس ارگان جامع روبرو هستیم. در اینجا بهتر است به‌طور خلاصه از نقش دیوان در ترفیع توسعه‌ی ساختاری سازمان‌های بین‌المللی بحث کنیم. نظریه‌ی مشورتی دیوان در آثار احکام جبران خسارت صادره به‌وسیله‌ی دادگاه اداری ملل متحد در این مورد جالب‌ترین است، حتی اگر تقاضای مجمع عمومی مربوط باشد به مسأله نسبتاً ضعیف‌تر حق مجمع در لغو احکام دادگاه اداری ملل متحد که به یک عضو هیئت که قرارداد آن بدون رضایتش خاتمه یافته است، صلاحیت اعطاء می‌کند. پاسخ منفی دیوان و خصوصاً انگیزه‌های این رأی از چارچوب این سؤال خارج می‌شود. برای دیوان استثنایی نیست که وضعیتش را در مسائلی که ظاهراً فقط به‌طور غیرمستقیم به قضیه مربوط است فرمول بندی (قاعده بندی) کند. اما در این مرحله ارگان قضایی شاید با دادن راهنما و مواد تئوریکی غنی به رویه و دکترین فراتر از حد معمول رفته است. دیوان بین‌المللی دادگستری در استدلالش یک سؤال مقدماتی را فرمول بندی کرده است که آیا دادگاه اداری به‌عنوان یک ارگان قضایی، به‌عنوان یک ارگان مشورتی یا نهایتاً به‌عنوان یک کمیته‌ی فرعی مجمع عمومی ایجاد شده است. دیوان با تکیه بر تعدادی از استدلالات خصوصاً بر ماهیت حقوقی حکم و خصوصیت طرفین به درستی انگاشت که دادگاه اداری در حقیقت یک ارکان قضایی است. دیوان بین‌المللی دادگستری با رد کردن استدلالات دولت‌های بخصوصی که بیان می‌کردند منشور ملل متحد به مجمع صلاحیت ایجاد یک ارگان با چنین ماهیتی را اعطا نمی‌کند نظریه‌ی مشورتی ۱۹۴۹ خود را نقل کرد: "به‌موجب حقوق بین‌الملل، می‌بایست تصور شود سازمان دارای چنان قدرت‌هایی است که اگر چه صریحاً در منشور پیش‌بینی نشده، چون برای اجرای وظایفش اساسی است به‌طور ضمنی به آن اعطاء شده است." در حقیقت در این رأی دیوان به‌طور ضمنی به دسته‌بندی ارگان‌های فرعی نیز پرداخته است. اما بیش‌ترین بحث در دکترین و رویه از رأی مشورتی معروف در قضیه‌ی هزینه‌های خاص ملل متحد ناشی می‌شود که به‌وسیله‌ی دیوان با مخالفت ۵ قاضی صادر شد. در حقیقت، برای اولین بار از دیوان بین‌المللی دادگستری برای حل تعارض سیاسی جدی که عملکرد طبیعی سازمان را به خطر می‌انداخت، استفاده شد. هشت دولت در تشریفات رسیدگی شرکت کردند و بیست دولت نظرات کتبی خود را ارسال کردند. به عقیده بعضی دولت‌ها، ماهیت سیاسی قضیه باید ارگان قضایی را وادار به کناره‌گیری از اتخاذ تصمیم می‌کرد. اما دیوان با راهنمایی تجربیات پیشینش بیان کرد که در هر قضیه تفسیر منشور جنبه‌های سیاسی ضرورتاً پدید می‌آید و این بدان معنی نیست که این تفسیر

یک عملیات حقوقی نیست.

دیوان بیان کرد که مفهوم بودجه سازمان (بند ۱ ماده ۱۷ منشور) شامل کل هزینه‌های آن است - هزینه‌های اداری و همچنین هزینه‌های عملیاتی و واژه هزینه‌های "(بند ۲) فقط به معنی هزینه‌هایی که ممکن است عادی تصور شود نیست. سپس دیوان بین‌المللی دادگستری مفاد ماده ۱۷ را در رابطه با منشور بررسی کرد و نظر دولتهایی را که معتقد بودند صلاحیت انحصاری شورای امنیت در موضوعات صلح و امنیت اجازه پذیرفتن هزینه‌هایی را که بوسیله ارگان‌های دیگر تصمیم‌گیری شده را نمی‌دهد رد کرد، خصوصاً تصمیمی که به وسیله مجمع عمومی که مطابق بند ۲ ماده ۱۱ منشور متعهد است در مواردی که اقدامی بوسیله سازمان لازم باشد - موضوع را به شورای امنیت انتقال دهد. اما هم رأی با دادگاه باید بیان داشت، این تفسیر که به مجمع فقط حق فرمول بندی کردن قطعنامه‌های کلی را می‌دهد، تا حد زیادی محدود کننده است. مجمع. با تکیه بر مواد ۱۱ و ۲۲ صلاحیت کمیسیون‌ها و سایر واحدهایی به منظور مطالعه، بررسی و نظارت که شامل فعالیت‌های ساختاری همچنین عملیاتی می‌شود را دارد. هم رأی با دیوان ایجاد UNEF و ONUC باید به عنوان اجرای این قدرت‌های اعطاء شده به ارگان جامع به وسیله سند تأسیسی سازمان در نظر گرفته شود و نه به عنوان اقدام در مفهوم فصل هفتم منشور. سپس دیوان بررسی کرد که آیا هزینه‌های واقعی در آسیای میانه و کنگو "هزینه‌های سازمان" داخل در محدوده بند ۲ ماده ۱۷ منشور را ایجاد می‌کند. پاسخ مثبت به این سؤال، دیوان بین‌المللی دادگستری را با سوال بعدی که اهمیت اساسی دارد روبرو کرد: اگر هزینه‌هایی بوسیله یک ارگان غیرمجاز بموجب منشور تصمیم‌گیری شود، ممکن است با این وجود شخص آنها را به عنوان هزینه‌های سازمان در نظر بگیرد؟ یک عمل خارج از اختیارات ارگان مربوطه نباید ضرورتاً موجب عدم اعتبار عمل در خارج از سازمان شود - برای آن‌هایی که داخل ساختار سازمان نیستند، تقسیمات داخلی صلاحیت عادی از اهمیت حقوقی است. البته این وضعیت در روابط بین سازمان و اعضایش متفاوت است، در قضیه مربوطه بعضی از قضات دارای این نظر بودند که فقدان یک ارگان صالح برای اعلام بی‌اعتباری یک عمل در سازمان منتج به حق ذاتی هر دولت نسبت به در نظر گرفتن چنین عملی به این صورت می‌شود البته در صورت متکی بودن به مقدمات معتبر. رأی دیوان در مشروعیت (قانونی بودن) اقدامات مجمع عمومی بوسیله بعضی‌ها می‌تواند به عنوان قبولی متعاقب آن‌چه که ارگان قضایی در قبولی آن مردد خواهد بود اگر قبل از این که اقدام عملی اتخاذ شود، سؤال می‌شد در نظر گرفته شود^۱. نظریه مشورتی در قضیه هزینه‌های خاص دو موضوع با اهمیت اساسی را برای آینده سازمان‌های بین‌المللی نشان

1..Yearbook of the United Nations, 2014. Opcit,p.113

می‌دهد. اول، آن تا حد زیادی صلاحیت از پیش موجود ارگان‌ها را برای تعیین صلاحیت خودشان مجاز می‌دارد و به آنها "صلاحیت در تعیین صلاحیت" را اعطاء می‌کند که برای استقلال آن‌ها به‌عنوان سوژه‌های متمایز حقوق بین‌الملل ضروری تصور می‌شود. دومین نتیجه معتبر این نظر این‌که، نسبت به شخصیت حقوقی مستقل سازمان‌های بین‌المللی که در نظریه مشورتی ۱۹۴۹^۱ بیان شد یک تفسیر موسعی در ۳۰ سال بعد داده شد.

۹. دیدگاه موافقین و مخالفین نظارت بر اعتبار قطعنامه‌های شورا

در زمینه‌ی امکان نظارت قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بر تصمیمات (قطعنامه‌ها) شورای امنیت نیز دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که ذیلاً بررسی می‌گردند.

۹-۱. دیدگاه موافقین نظارت دیوان بر اعتبار قطعنامه‌های شورا

پیشرفت هریک از رشته‌های علوم و فنون بشر، مرهون تلاش و ارائه نظریات متخصصان آن رشته می‌باشد. رشته‌ی حقوق بین‌الملل نیز از این امر مستثنی نبوده است. پیشرفت و توسعه‌ی حقوق بین‌الملل را می‌توان، مرهون نظریات علمای علم حقوق بین‌الملل و قضات دیوان بین‌المللی دادگستری دانست به نحوی که بند چهارم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری^۲، نظریات علمای علم حقوق بین‌الملل و آراء قضایی بین‌المللی را به‌عنوان منافع فرعی جهت صدور رأی توسط دیوان در رسیدگی به اختلافات بین‌المللی ارجاع شده به دیوان، قلمداد کرده است. درخصوص امکان و فواید بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت توماس فرانک^۳ معتقد است که، دلیل بررسی قطعنامه‌های ارکان سیاسی توسط رکن قضایی، مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی است. دادگاه‌ها با دادن مشروعیت به تصمیمات سیاسی (اشاره به محاکم قانون اساسی در برخی کشورهاست) اعتبار ارکان سیاسی را وسیعاً تقویت می‌کند، بنابراین اگر در این بررسی دیوان به این نتیجه برسد که یک رکن سیاسی حقوق یک طرف ذینفع را نقض کرده است، این بهای کمی خواهد بود که به ارکان سیاسی می‌بایست بپردازد. قاضی سِر پرسی اسپندر^۴ معتقد است که استفاده از دیوان، به‌عنوان بررسی اعتبار قطعنامه‌های ارکان ملل متحد و از جمله شورای امنیت، تاکنون نه تنها منجر به محدود شدن اختیارات ارکان سازمان نگردیده است، بلکه توسعه‌ی اختیارات مزبور را از طریق قطعنامه‌های ذیربط سازمان، مورد تأیید دیوان قرار گرفته است. به عبارت دیگر دیوان در بررسی خود به تصمیمات و اقدامات اتخاذ شده توسط ارکان

1..Reparation for injuries suffered in the service of the United Nations, 11 April 1949.

۲. قابل دسترسی به نشانی:

<https://www.icj-cij.org/statute:19-4-2022>.

3..Thomas Frank

4..Sir Percy Spender

سازمان مشروعیت بخشیده است. در ادامه این موضوع، دلایل متعددی را می‌توان برای اثبات نیاز به نظارت قضایی و حقوقی دیوان بین‌المللی دادگستری بر قطعنامه‌های شورای امنیت بر شمرد، از جمله اینکه؛ هم دیوان و هم شورای امنیت به عنوان ارکان اصلی سازمان ملل متحد هستند و هر دو نهاد در زمینه‌ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نقش غیرقابل انکاری ایفاء می‌کنند به نحوی که در بسیاری از اوقات در زمینه‌ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی فعالیت موازی و حتی مشترک دارند. تصمیمات و قطعنامه‌های شورای امنیت براساس ماده ۲۵ منشور ملل متحد و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری بر اساس ماده ۹۴ منشور برای دولت‌ها لازم‌الاجرا هستند، پس در صورت اختلاف میان این دو نهاد به علت تساوی شکلی آن‌ها، رویارویی اجتناب‌ناپذیر است. «به تعبیر شبتای روزن (موازی کاری کارکردی)^۱ دقیقاً این معناست که هریک از این دو رکن اصلی ملل متحد، به موجب منشور و اساسنامه، صلاحیت رسیدگی به اختلاف واحد را دارند. در نتیجه دیوان بین‌المللی دادگستری ملزم نیست تا یک دعوای خاص را به شورای امنیت ارجاع دهد و برعکس. بنابراین، دولت‌ها در مقابل دو تصمیم مختلف قرار می‌گیرند، یکی تصمیمی که رکن سیاسی اتخاذ نموده و دیگری تصمیمی که رکن قضایی سازمان ملل متحد می‌پذیرد. دولت‌ها با اجرای یکی از این دو تصمیم، دیگری را نقض خواهند کرد. یک راه‌حل احتمالی برای این مشکل، بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت توسط دیوان است^۲». شورای امنیت یک نهاد سیاسی است و تصمیمات و کارکردهای آن نیز سیاسی هستند، پس لازم است تا برای زمینه‌سازی پذیرش تصمیمات این نهاد توسط دولت‌ها و حتی افکار عمومی جهان و همچنین در صورتی که شورای امنیت قانون را نقض نماید، به ویژه آن دسته از قواعدی که کلیه‌ی دولت‌ها، آنها را بنیادین می‌دانند، بنابراین می‌بایست به نظارت‌های سیاسی موجود، یک بررسی قضایی افزوده شود.

۹-۲. دیدگاه مخالفین نظارت دیوان بر اعتبار قطعنامه‌های شورا

با توجه به مطالب گذشته و با مطالعه در منشور ملل متحد و اساسنامه و آیین دادرسی دیوان، ماده‌ای که به صراحت حق نظارت دیوان بر تصمیمات شورای امنیت را به رسمیت شناخته باشد، یافت نشده است. با توجه به این که در فصل پنجم منشور به شورای امنیت اختیار می‌دهد که تصمیمات الزام‌آوری را نسبت به کلیه‌ی دولت‌ها اتخاذ نمایند به این نکته اشاره می‌نماید که شورا امنیت بایستی بر طبق اصول و اهداف ملل متحد عمل نماید. اما در این مورد که آیا دیوان می‌تواند تصمیمات شورا را جهت تطبیق با اهداف و اصول منشور تحت نظارت قرار دهد یا خیر،

1. Functional parallelism

2. Hosseinejad, K. (2018), Critical Evaluation of the ICJ Approach in Evolutionary Interpretation. Iranian Review for UN Studies, 1(1), 119-144.

ساکت است. همچنین در فصل ششم که اعلام داشته است شورای امنیت در توصیه‌هایی که به موجب این ماده می‌نماید، می‌بایست همچنین در نظر داشته باشد که اختلافات حقوقی می‌بایست به طور کلی توسط طرفین دعوی بر طبق مقررات اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، به دیوان مزبور ارجاع گردد. اما این ماده نیز مطلب چندانی در مورد نظارت قضایی نسبت به توصیه‌های شورا بیان نمی‌دارد. «از نظر واتسون^۱ در مورد ماده ۹۲ منشور که از دیوان به عنوان «رکن قضایی اصلی» یاد شده، حتی در سیستم ملی دولت‌ها تا وقتی که نهاد یا سایر مراکز قانونگذاری صراحتاً به محاکم اجازه نظارت قضایی را اعطا نکرده باشند بعید است که آنها نظارت قضایی را اعمال کنند». چنان‌چه معلوم گردید، منشور ملل متحد در قبال نظارت قضایی دیوان ساکت است و اساسنامه‌ی دیوان نیز، چیزی بیش از منشور در این رابطه بیان نمی‌کند. در کنفرانس سانفرانسیسکو دولت بلژیک پیشنهاد کرد که اگر دولت طرف اختلاف تشخیص دهد حقوقی که به موجب حقوق بین‌الملل دارد به وسیله‌ی تصمیم شورا نقض گردیده است، این اجازه را بیابد تا از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای رأی مشورتی بنماید. چنان‌چه دیوان تشخیص دهد که حقوق فوق نقض یا مورد تهدید قرار گرفته است، شورا بایستی مسأله را به مجمع عمومی ارجاع داده و یا به تجدید نظر در تصمیم خود بپردازد. اما این پیشنهاد نیز مورد قبول واقع نشد.» همچنین پیشنهاد دیگر دولت بلژیک برای اشاره به صلاحیت دیوان در مورد اختلافات میان ارکان سازمان بر سر تغییر منشور به عنوان یک «شیوه‌ی قانونی» رد شد. اما در مقابل این موضوع پذیرفته شد که هر نهاد، مسئول تغییر آن قسمت‌هایی از منشور است که در ارتباط با وظایف اوست، هرچند اشاره شد؛ «اگر تفسیری که توسط یک رکن ارائه می‌شود در سطح عمومی قابل پذیرش نباشد، این تفسیر فاقد اعتبار می‌باشد». دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه «مخارج خاص» در رابطه با موضوع تفسیر منشور و تعیین تصمیمات سازمان ملل اظهار داشته است که در سیستم‌های حقوقی دولت‌ها، غالباً رویه‌ای برای تعیین اعتبار یک لایحه قانونی یا دولتی وجود دارد، اما در ساختار ملل متحد، هیچ رویه مشابهی یافت نمی‌شود. پیشنهاداتی که در طی پیش نویس منشور ملل متحد برای تفسیر آن از طریق دیوان بین‌المللی دادگستری ارائه شد، مورد پذیرش واقع نگردید. در ادامه‌ی مباحث مطلب قابل ذکر دیگر این‌که؛ یک دادگاه حقوقی نیز به عنوان بهترین نگهبان در مشروعیت عملکرد سازمان، حتی اگر در ساختار سازمان پذیرفته شود ممکن است بدلیل ماهیت سیاسی اختلاف یا ماهیت سازمان مورد بحث، در سازمان‌هایی مانند اتحادیه‌های نظامی غیرکافی تلقی شود و به سختی می‌توان تصور کرد که تشریفات قضایی در این مورد اعمال گردد. سری بودن جزئیات در این‌گونه سازمان‌ها

اهمیت دارد و یک دادگاه با تشریفات علنی به سختی می‌تواند در این سازمان عمل نماید. به هر حال تذکر این نکته مهم می‌باشد که در آغاز شروع به کار ملل متحد نقش دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان مفسر مفاد سند تأسیسی ملل متحد با مخالفت شدیدی نه تنها در محدوده تفسیر بلکه در مسأله اساسی خود تفسیر روبرو شد. قطعنامه ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷ میلادی مجمع عمومی که صلاحیت دیوان را در روشن ساختن مسائل حقوقی اساسی در حوزه‌ی صلاحیتش را بیان می‌داشت، بوسیله‌ی بعضی مخالف روح منشور تلقی شد که به مجمع عمومی وظیفه‌ی ترفیع و توسعه‌ی روزافزون حقوق بین‌الملل را اعطا می‌کرد. (نقطه نظر نماینده دولت کلمبیا) و حتی نظرات شدیدتری نیز وجود داشت که این قطعنامه را غیرقانونی تصور می‌کرد، چون به نظر آنان، پذیرش این قطعنامه عملاً به افزودن یک ماده‌ی جدید به منشور و برخلاف نظر موسسین این سازمان منتهی می‌شد. (نقطه نظر نماینده کشور شوروی سابق)

۱۰. امکان تأثیر سیاست بر قضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری

در کنار بررسی اشکالات و موانع در خصوص نظارت دیوان بر شورای امنیت، نکته‌ای که بیان آن لازم به نظر می‌رسد و به نظر نگارنده دور از ذهن نیست نحوه انتخاب قضات دیوان و امکان تأثیر سیاست بر قضات و آراء صادره از سوی دیوان می‌باشد. قضات دیوان بین‌المللی دادگستری با معرفی دبیرکل سازمان ملل متحد و با اکثریت آراء مجمع عمومی و شورای امنیت (دو رکن سیاسی سازمان ملل متحد) و به عبارتی دیگر قضات دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان متخصصین حقوقی و برای انجام وظیفه در مهم‌ترین نهاد قضایی بین‌المللی، توسط ارکان سیاسی ملل متحد انتخاب می‌شوند. این درحالی است که دبیرکل سازمان ملل به موجب ماده ۹۷ منشور ملل متحد؛ توسط مجمع عمومی و بنابر توصیه‌ی شورای امنیت تعیین می‌گردد و بالاترین مقام اداری سازمان ملل (دبیرکل) با استناد به بند ۱ ماده ۵ اساسنامه دیوان «سه ماه قبل از تاریخ انتخابات اعضای دیوان دایمی داوری را که تبعه دولت‌های امضاء کننده این اساسنامه هستند، همچنین اعضای گروه‌های ملی را که طبق فقره دوم ماده ۴ معین شده‌اند، کتباً دعوت می‌نماید تا در مدت معینی به معرفی اشخاصی که موقعیت اشتغال مقام عضویت دیوان بین‌المللی دادگستری را احراز می‌کند مبادرت نمایند» و در ماده ۱۷ اساسنامه‌ی دیوان نیز تنظیم لیست الفبایی معرفی شدگان به عهده‌ی دبیرکل سازمان ملل متحد گذاشته شده است و فقط این اشخاص قابل انتخاب خواهند بود. سپس دبیرکل این لیست را به مجمع عمومی و شورای امنیت اطلاع می‌دهد. حال با توجه به مستندات فوق و اعمال نظر و قدرت انتخاب ارکان سیاسی ملل متحد در انتخاب و تأیید اعضای رکن حقوقی سازمان، امکان نفوذ و یا حتی چینش هدفمندانه

انتخاب شوندگان توسط انتخاب کنندگان به دور از ذهن نیست.^۱ قاضی جینیگز در گزارش ۱۹۹۱ میلادی خود به مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌گوید: «هر اختلافی در کنار جنبه‌های حقوقی کم و بیش دارای جنبه‌های سیاسی نیز می‌باشد. یک دیوان بین‌المللی دادگستری موجه و کارآمد می‌بایست قواعد حقوقی را اجرا نماید، اما نمی‌بایست از تبعات سیاسی پرونده‌ای که با آن درگیر است و یا نتایج تصمیم خود غافل بماند». با مراجعه به سابقه‌ی دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص مراجعه دولت‌ها به دیوان جهت حل و فصل اختلافات، مشاهده می‌نماییم که دولت‌های جهان سوم تا قبل از صدور رأی علیه آمریکا در قضیه‌ی نیکاراگوئه-ایالات متحده آمریکا دیوان را بیشتر طرفدار جهان غرب تجسم می‌کردند، لیکن پس از صدور این رأی و قضیه‌ی نفت ایران و انگلستان، تمایل دولت‌های جهان سوم به حضور در دیوان بیشتر شد تا جایی که این دولت‌های غربی بودند که اتهام طرفداری از دول جهان سوم را به دیوان وارد کردند.

۱۱. مشکلات موجود در مسیر نظارت قضایی دیوان بر شورای امنیت

۱- فقدان اساس صلاحیتی، دیوان در نظارت بر اعتبار قطعنامه‌ها با فقدان یک اساس صلاحیتی روبروست. در مراحل مشورتی، چون قطعنامه درخواست کننده یک نظر مشورتی اکثریت را در ارگان تقاضا کننده‌ی نیاز دارد، این بعید است مسأله‌ای که با همان اکثریت پذیرفته شده، با همان اکثریت نیز از دیوان درخواست نظر مشورتی کند. اگرچه ممکن است برای مشروعیت بخشیدن بوسیله دیوان، به اقداماتی که آن ارگان اتخاذ کرده، دیده شود مثل تقاضای شورای امنیت برای نظریه‌ی مشورتی دیوان در مسأله‌ی نامیبیا. بنابراین نظارت قضایی دیوان به صورت امری کاملاً تصادفی مطرح می‌شود. در مراحل توافقی نیز دولت‌های طرف دعوی به ندرت قادر خواهند بود که مسأله اعتبار یک قطعنامه را مطرح کنند همانند درخواست بوسنی هرزه گوین نسبت به تفسیر قطعنامه ۷۱۳ شورای امنیت و همچنین در قضیه لاکربی، در این قضیه در عمل درخواست لیبی برای دستور موقت، از دیوان دعوت می‌کند که تصمیم بگیرد در مورد این که قطعنامه‌های شورای امنیت خارج از حدود اختیارات است و بنابراین مجازات‌ها، خسارت‌های غیرقابل جبرانی پدید می‌آورد.^۲

در این قضیه، به عبارت دیگر، آیا لیبی قادر است یک زمینه خیلی کلی تجاوز از حدود اختیارات را ادعا کند.^۳ بدین معنا که یک تقاضای قهری استرداد تبعه یک دولت "می‌بایست

۱. قابل دسترسی به نشانی:

<https://www.icj-cij.org/statute: 13-4-2020>.

2. Zarneshan, S. (2022), Subsidiary means for Identification of rules of international law. Iranian Review for UN Studies, 4(2), 123-131.

3. Tanner, L. (2018), The settlement of international disputes by means of adjudicative, bachelor's thesis. Tallinn university of technology.

مخالف حمایت از حقوق حاکمیت به موجب حقوق بین‌الملل عمومی تصور شود و در آن صورت با بیان رئیس فعال دیوان قاضی اودا که یک دعوای کلاً مختلفی آغاز خواهد شد و این که آیا دیوان صلاحیت رسیدگی به چنین موضوعی را دارد یا ندارد خصوصاً موضوع دیگری است.^۱

۲- ماهیت غیر الزام آور اظهار نظر دیوان در مراحل مشورتی، البته یک نظر مشورتی، مشورتی است هر چند بتوان اینگونه استدلال کرد که چون رأی براساس حقوق بین‌الملل و منشور است، رأی اعلامی از حقوق موجود بوده و برای ارگان‌ها و دولت‌های دیگر الزام آور است. در یک قضیه ترافی نیز نتیجه‌گیری دیوان در مورد اعتبار یک قطعنامه شورای امنیت اساساً برای طرفین در یک قضیه خاص الزام آور خواهد بود، بنابراین یک اظهار نظر بوسیله دیوان نسبت به یک قطعنامه شورای امنیت در مورد مجازات‌هایی که تمام دولت‌های عضو را ملزم می‌کند، یک سری روابط ویژه‌ای را در غیاب هرگونه سلسله مراتبی میان دیوان و شورا بوجود می‌آورد.

۳- باتوجه به نتایج اعمال حقوقی سازمان‌های بین‌المللی که می‌بایست غیرقانونی اعلام شود این واضح است که تنها "یک بی‌قاعدگی مهم" در تشریفات که به وسیله آن اتخاذ شده‌اند با یک عدم اعتبار ماهوی بوجود می‌آورد. البته دیوان در قضیه‌ی هزینه‌ها تمایزی میان غیرقانونی بودن تشریفات و غیرقانونی بودن ماهوی قائل شده است. که تنها در غیرقانونی بودن ماهوی است که اعتبار یک عمل مطرح می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. ICJ Rep ,1992 ,Declaration of Judge oda pt. III at. 3 in Ibid note. 12 p. 670

نتیجه‌گیری

شورای امنیت سازمان ملل متحد پس از پایان جنگ سرد، رویه‌ای متفاوت در فعالیت‌های خود در پیش گرفته است. شورا با ارائه تفسیری موسع از صلح و امنیت بین‌المللی، محدوده فعالیت خود را به طور قابل ملاحظه‌ای گسترش داده^۱ و حتی در مواردی اقدام به نوعی قانونگذاری کرده است. شورا به عنوان قانونگذار جهانی در برخی موضوعات که حتی در قالب معاهدات بین‌المللی مدون شده است، تعهداتی فراتر ایجاد کرده است. به عنوان مثال، قطعنامه‌های ۱۳۷۳^۲ و ۱۵۴۰^۳ شورا، به ترتیب، تعهداتی فراتر از کنوانسیون بین‌المللی برای نظارت بر تأمین مالی تروریسم (۱۹۹۹) و معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (۱۹۶۸) ایجاد کرده‌اند.^۴ این اقدامات قانونگذاری که به اعتقاد رئیس شورا، بیش از پیش به آن‌ها نیاز دارد،^۵ چندان مورد رضایت دولت‌ها به عنوان اصلی‌ترین بازیگران جامعه بین‌المللی در تدوین و تصویب قوانین و مقررات بین‌المللی در جامعه بین‌المللی قرار نگرفته است. بررسی قطعنامه شورا در این دوره، حاکی از تصمیماتی است که نه تنها هیچ جایگاه حقوقی در منشور نداشته، بلکه موازین منشور و حقوق بین‌الملل را نیز رعایت نکرده است. این در حالی است که بر اساس منشور، شورای امنیت باید «اهداف و اصول سازمان ملل متحد»^۶ و «اصول عدالت» و «حقوق بین‌الملل»^۷ را رعایت کند. در خصوص قطعنامه‌هایی که موازین مزبور را رعایت نکرده‌اند، می‌توان به مورد عراق،^۸ لیبی،^۹ بوسنی و هرزگوین^{۱۰}، تشکیل دادگاه‌های کیفری برای

۱. این توسیع تا حدی پیش رفته است که حتی «تغییرات جوی» به عنوان یکی از مسائل تهدید کننده امنیت بین‌المللی، در دستور کار شورای امنیت قرار گرفته است. تغییرات جوی با ایجاد عدم تعادل و ثبات در منابع آب و انرژی، تهدید ثبات اقتصادی دولت‌ها، تهدید امنیت انسانی و حقوق بشر و حتی تأثیرگذاری بالقوه در وقوع مخاصمات مسلحانه می‌تواند از عوامل تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شود و موضوع مهاجرت افراد را مطرح می‌کند که موجب به هم خوردن (احتمالی) صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود (که البته این نظر، موافقان و مخالفانی دارد) و صلاحیت شورا در رسیدگی به موضوع مطرح می‌شود.

2. SC Res. 1373, 28 September 2001.

3. SC Res. 1540, 28 April 2004

4. Osterdahl, Inger, "The Exception as the Rule: Lawmaking on Force and Human Rights by the UN Security Council", Journal of Conflict & Security Law, 2005, vol. 10, No. 1, pp.18,19.

5 Press Conference by Security Council President (Apr. 2, 2005).

۶. بند ۱ ماده ۲۴ منشور: «شورای امنیت در اجرای وظایفش بر طبق مقاصد و اصول ملل متحد عمل می‌کند».

۷. ماده ۱ منشور: «اهداف ملل متحد به قرار زیر است: ۱- اقدامات دسته جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح باید بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل انجام گیرد».

8. SC Res. 687, (3 April, 1997)

9. SC Res. 731, (21 January, 1992), 748, (31 March, 1992)

10. SC Res. 713, (25 September, 1991).

یوگسلاوی^۱ و رواندا^۲، حوادث یازده سپتامبر^۳ و انفجار در شهر بالی اندونزی^۴ اشاره کرد. اقدامات اقدامات شورا و مشروعیت آن‌ها (در معنای قانونی بودن)^۵ ذهن جامعه بین‌المللی را بیش از گذشته به این سؤال معطوف کرده است که آیا مراجع قضایی بین‌المللی می‌توانند یا صلاحیت دارند که مشروعیت اعمال شورا را از منظر حقوقی بررسی کنند یا خیر. در عین حال، برای چند دادگاه بین‌المللی، فرصت اظهار نظر و بررسی مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت ایجاد شد که این دادگاه‌ها رویکردهای متمایزی در برخورد با این قضیه داشته‌اند. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز با این که نه در منشور سازمان ملل متحد و نه در اساسنامه دیوان در زمینه‌ی بررسی اقدامات شورا ممنوعیتی دارد، در رویه‌ی خود نشان داد که بسیار محافظه کارانه‌تر از آن است که خود را با رکن اجرایی سازمان ملل درگیر کند. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی لاکربی با استدلال برتری تعهدات ناشی از منشور و در قضیه‌ی بوسنی و هرزگوین علیه صربستان با تصریح مغایرت این عمل با حقوق بین‌الملل، از بررسی قطعنامه‌های شورا امتناع می‌ورزد و در قضیه‌ی نامیبیا، به عدم وجود چنین صلاحیتی برای شورا تصریح می‌کند. هرچند تاکنون بر نظارت دیوان بین‌المللی دادگستری بر عملکرد شورای امنیت توفیقی حاصل نشده است اما نشانه‌هایی از ضرورت این نظارت در حال مشاهده است.



1. SC Res. 808, (22 February, 1993), 827, (25 May, 1993).

2. SC Res. 955, (8 November, 1994)

3. SC Res. 1373, (28 September, 2001).

4. SC Res. 1483, (14 October, 2002).

۵. مشروعیت اقدامات شورای امنیت در اینجا به معنای قانونی بودن یا Legality است که در واقع همان نگاه پوزیتیویستی و منظور این است که آیا اقدامات شورای امنیت با مقررات فعلی حقوق بین‌الملل قابل پذیرش است یا خیر. حسن سواری؛ «تحریم‌ها از منظر قانونیت و مشروعیت»، مجموعه مقالات همایش ابعاد حقوقی تحریم‌های بین‌المللی شورای امنیت، مجد، ۱۳۹۲، صص ۲۵

فهرست منابع

1. Alter, Karen J. (2008), "Delegating to International Courts: Self-binding vs. Other binding Delegation.." *Law and Contemporary Problems*, Vol.71.
2. Alvarez, Jose E. (2013) "Tadić Revisited-The Ayyash Decisions of the Special Tribunal for Lebanon", *Journal of International Criminal Justice*, vol. 11, p. 298.
3. Baily, Sydney. (1994), *The United Nations Security Council and Human Rights*, London and New York, St. Martin's Press.
4. Bazzar, V., & Nazhandimanesh, H. (2020), Implementation of ICJ Provisional Measures: An Innovative Approach to Article 78 of the Rules of the Court. *Iranian Review for UN Studies*, 3(1), 1-19.
5. Beigzadeh, E., & Latifian, M. (2020), The Judicial Policy of the International Court of Justice towards Human Rights: Oscillation between Judicial Activism and Judicial Restraint. *Iranian Review for UN Studies*, 3(2), 1-32.
6. Bonafé, Béatrice I. (2017), "Establishing the existence of a dispute before the International Court of Justice: Drawbacks and implications", *Questions of International Law (Zoom-out)*, Vol 45, pp. 3.
7. Bordin, F.L. (2018), *The Nicaragua v. United States Case: An Overview of the Epochal Judgments*. In: Sobenes Obregon, E., Samson, B. (eds) *Nicaragua Before the International Court of Justice*. Springer, Cham.
8. Chachko, E. (2019), Alleged Violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Islamic Republic of Iran v. United States of America): Request for the Indication of Provisional Measures (I.C.J.) *International Legal Materials*, 58(1), 71-119.
9. Cronin-Furman, Kathleen Renee. (2009), "The International Court of Justice and the United Nations Security Council Rethinking a Complicated Relationship". *Columbia Law Review*. Vol.106
10. Desierto, D. (2022), Alleged Violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Iran v. U.S.) (Judgment on Preliminary Objections) (I.C.J.). *International Legal Materials*, 61(1), 1-40.
11. Dugard, J. (2023), 'The Choice Before Us: International Law or a "rules-based international order"?' *Lieiden Journal of International Law*, Issue 36, pp. 223-232.
12. Gowlland-Debbas, Vera. (1998), "The Relationship between the Security Council and the Projected International Criminal Court". *The American Journal of International Law*. Vol. 88. No. 4.
13. Hosseini, K. (2018), Critical Evaluation of the ICJ Approach in Evolutionary Interpretation. *Iranian Review for UN Studies*, 1(1), 119-144.
14. Jennifer Trahan. (2019), Revisiting the Role of the Security Council

Concerning the International Criminal Court's Crime of Aggression, Journal of International Criminal Justice, Volume 17, Issue 3, July 2019, Pages 471-483.

15. Martenczuk, Bernd. (1999), "The Security Council, the International Court and Judicial Review-What Lessons from Lockerbie". *European Journal of International Law*. vol. 10, No. 3.

16. Meron T. (2016), *Israel's Acceptance of the Compulsory Jurisdiction of the International Court of Justice*. *Israel Law Review*. 1969;4(3):307-332.

17. Tanner, L. (2018), *The settlement of international disputes by means of adjudicative*. *bachelor's thesis*. Tallinn university of technology.

18. Zarneshan, S. (2022), *Subsidiary means for Identification of rules of international law*. *Iranian Review for UN Studies*, 4(2), 123-131.

